

شش پنگوئن کوچولو / 1

نمایشنامهء عروسکی
شش پنگوئن کوچولو

بوریس آپریلوف

مترجم: بهرخ بابائی

بوريس آپريلوف

(از مجموعهء "ده نمايشنامهء عروسكى بلغارى"
چاپ انگليسى)

مترجم: بهرخ بابائى

ناشر: انجمن تئاتر ايران و آلمان / بن
آپريل 1993

شخصیت ها:

پنگوئن بزرگ

پن

پنگوئن کوچولو دوم پن پن

پنگوئن کوچولو سوم پن پن پن

پنگوئن کوچولو چهارم پن پن پن پن

پنگوئن کوچولو پنجم پن پن پن پن پن

گوئن

خوک آبی

شیرماهی

زهنگ

شتر

خرس کوچولو

خرس قطبی وحشی

پن پن پن... پن پن پن

صدای پنگوئن‌های کوچک، صداهای بلند گر و فر، های و هوی.
اولین آواز آنها:

ما شش پنگوئن کوچولو هستیم
پن پن
ما شش پنگوئن کوچولو هستیم
پن پن

(سروصدای دوباره آنها، آشوبی به پا

می‌کنند.)

پنگوئن بزرگ: هیس! آرام! بهمن گوش می‌دهید؟ با شما حرف می‌زنم! (سکوت) می‌دانم چه اتفاقی خواهد افتاد... شما همیشه قول می‌دهید و همیشه هم قولتان را فراموش می‌کنید... ساکت!... آیا باید...

پنگوئن کوچک پنجم: ساکت! (سکوت کامل برقرار می‌شود).
پنگوئن بزرگ: (با صدای آمرانه) خوب، امروز ما باز هم اجازه می‌دهیم که شما با هم بازی کنید، اگر چه می‌دانم شما، امروز هم کار دیروز و

پریروزتان را تکرار خواهید کرد... (سروصدا) آرام باشید! (سکوت) می‌دانم که باز هم شیطنت خواهید کرد، و می‌دانم که باز هم به جاهایی که نباید بروید خواهید رفت، بنابراین گوش کنید ببینید چه می‌گویم. بچه‌ها! حواستان به خرس قطبی وحشی باشد!
چه جالب!

گوئن:

پنگونن بزرگ: (خیره) چي گفتي؟
گونن: هيچي!
پنگونن بزرگ: از سر راه خرس قطبي دور باشيد! اگر شما را بگيرد، کارتتان تمام است.
پنگونن کوچولو ۲: خرس قطبي وحشي خيلي وحشيه؟
پنگونن بزرگ: و همچنين حريص، شما براي صبحانه اش کافي خواهيد بود.
پن: چقدر جالب پن پن.
پنگونن بزرگ: فهميديد؟ تکرار ميکنم: هرکار دلتان ميخواهد بکنيد، ولي بمحض ديدن او فرار کنيد. حالا، برويد ديگر!
همه پنگونن کوچولوها: (با سر و صدا) بريم. بياييد بريم.
پنگونن بزرگ: گونن، تو نميري؟
گونن: ما بايد از او دور باشيم، ولي او اصلاً کجاها هست؟
پنگونن بزرگ: او همه جا ممکنه باشد. فقط چشمهايتان را باز نگهداريد!
گونن: پس ما اگه بخواهيم اونو پيدا کنيم، بايد همه جا باشيم.
پنگونن بزرگ: (شوکه) چي؟
گونن: هيچي.
پنگونن بزرگ: (با اصرار) تو چي گفتي؟
گونن: گفتم هوا خيلي خوبه.
(موزیک)
شش پنگونن کوچولو آواز ميخوانند.
ما شش پنگونن کوچولو هستيم
پن پن

ما شش پنگونن کوچولو هستيم

پن پن

ما شش پنگونن کوچولو هستيم

پن پن

(همينطور مي خوانند. ناگهان آواز قطع

مي شود.)

خوک آبي: اين آواز شماست؟

پن: بله خوک آبي.

خوک آبي: نمي تونيد کلمات ديگه اي هم پيدا کنيد؟

پن: ما براي فکر کردن وقتي نداريم، خوک آبي.

پنگونن کوچولوي دوم: ما سخت مشغول بازي هستيم.

پنگونن کوچولوي چهارم: شما آيا اتفاقاً يک خرس قطبي وحشي نديديد؟

خوک آبي: اگه ديده بودم، حالا اينجا نبودم که با شما

حرف بزنم. هيچکس نمي تونه اونو ببينه،

براي اينکه قبل از اينکه او را ببينه توي شکم

اون خواهد بود.

پن: (با خوشحالي) چقدر جالب!

خوک آبي: چي گفتي؟

پن: هيچي.

هيچي. هر شش پنگونن:

خوک آبي: اميدوارم منظورتان... اين نباشد که مي خواهيد

او را ببينيد.

شش پنگونن: بله، بله.

خوک آبي بلند شروع به خنديدن مي کند. تقريباً دارد از خنده

مي ترکد. پنگونن ها راه مي افتند، آواز مي خوانند.

ما شش پنگونن کوچولو هستيم

پن پن (... ادامه پيدا مي کند.)

پن: (ناگهان) صبر کنید.
پنگوئن دوم: چي شده؟
پن: بياييد خودمون رو بشماريم. يادتون باشه ما قول داديم هرچند وقت يه بار خودمون رو بشماريم. پن؟ پن کجاست؟
پنگوئن سوم: تو خودت پن هستي.
پن: اوه بله. پن پن؟
پنگوئن دوم: حاضر.
پن: پن پن پن؟
پنگوئن سوم: حاضر!
پن: پن پن پن پن؟
پنگوئن چهارم: حاضر!
پن: پن پن پن پن پن؟
پنگوئن پنجم: حاضر!
پن: گوئن؟
گوئن: منم!
پن: بهت گفتم که اينطور جواب نده. دوباره ازت مي پرسم. گوئن؟
گوئن: حاضر!
پن: (راضي) دقيقاً شش تا.
گوئن: منظورت اينه که نميشه ما پنج تا باشيم؟
پن: نه.
گوئن: چهار چطور؟
پن: اگر فقط چهار تا باشيم، کتک مي خوريم.
گوئن: منظورت اينه که کسي که برنگرده، کتک هم نمي خوره براي اينکه همه کتک مي خورن اما کسي که نباشه نمي تونه کتک بخوره.

پن:
پنگوئن دوم:
گوئن:
نمی خوره.
پنگوئن دوم:
گوئن:
پنگوئن چهارم:
پن:

(عصبی) پن پن لطفاً به او توضیح بده!
گوش بده گوئن جان...
می دونم. کسی که برنگرده، کتک هم
(عصبانی) نه!
چرا نه؟ چطور می تونه کسی که وجود نداره
کتک بخوره؟
اون درست می گه؟
(با منطق گوئن موافقت می کند.) خوب، بله،
اون درست می گه. وقتی برگشتیم از پنگوئنهای
بزرگتر در اینباره سوال خواهیم کرد. حالا
بیا یاد بخوانیم.
می خوانند:
ما شش پنگوئن کوچولو هستیم
پن پن
(به تنهایی می خواند) ما شش پنگوئن کوچولو
هستیم.
چرا میگی شش وقتی خودت تنها هستی؟
ولی ما شش تا هستیم.
من شش پنگوئن کوچولو نمی بینم، بلکه فقط
یک پنگوئن کوچولو می بینم!
اشتباه می کنین ما همین حالا خودمان رو
چرا روی بال تو یک نخ بسته شده؟
برای اینکه بدونم کدوم یکی بال چیم هست و
کدوم بال راستم. فقط فراموش کرده ام که نخ
روی بال چیم بسته شده بود یا روی بال

شیرآبی:
گوئن:
شیرآبی:
گوئن:
شمردیم!
شیرآبی:
گوئن:

راستم؟ و... تو کي هستي؟
من شیر آبي ام.
اگر شیر آبي هستي، پس ديگه براي من جالب
نيسي.
شیر آبي:
گوئن:
پس کي برات جالبه؟
خرس قطبي وحشي. تو اونو اينجاها نديدي؟
شیر آبي با صدای بلند مي خندد.
گوئن:
پنج پنگونن کوچولو: (از فاصله اي دور صدا مي کنند.) بيا گوئن!
کجا هستي؟
گوئن:
(صبر از کف داده) خنده رو بس کن و به من
بگو که خرس قطبي وحشي کجاست؟
(شیر آبي همچنان از خنده روده بر شده.)
آمدم!
گوئن:
(شش پنگونن شروع به خواندن مي کنند.)
خورشيد از دوردست مي درخشد.
همه چيز را غرق روشنايي مي کند.
صبح و ظهر مي درخشد.
و شب آرام در يخها فرو مي رود
او نمي ماند، او نمي رود
او تنها در يخها فرو مي رود
امروز با فردا پوشيده مي شود.
امروز شش ماه طول مي کشد
سرزمين بومي من از يخ و برف پوشيده است
سرزمين بومي من بستني است.
(لحظه اي مي ايستند.)
اونجا چيز جالبي به چشم مي خورد!
چي مي تونه باشه.
پن:
پنگونن دوم:

- پنگوئن سوم: ما هیچوقت چیز به این بزرگی ندیده بودیم.
پن: کی می‌تونه به اون دست بزنه و به ما بگه
چی؟
گوئن: (تند) من اینکارو می‌کنم.
پن: همیشه تو و تو. پن پن پن پن!
پنگوئن چهارم: باشه. من به اون دست می‌زنم، اما شما
نزدیک من بایستید که اگر اتفاقی افتاد!
پن: نگران نباش. ما اینجاییم
پنگوئن چهارم: این یک چیز بزرگ هست. فکر می‌کنم ۹۰
فوت بلندی‌اش هست.
پن: اونجا یه چیزی مثل در هست!
اوه... همه شش پنگوئن:
گوئن: (ناگهان) من میرم تو!
پن: کجا؟
گوئن: داخل.
پن: داخل کجا؟
گوئن: داخل آنجا.
پن: (ترسیده) گوئن. کجایی؟
گوئن: (از داخل) اینجا هستم؟
پن: نه، تو اینجا نیستی، تو آنجا هستی!
گوئن: (صدای او) نه من اینجا هستم.
پن: (با حقه) چی اونجاست؟
گوئن: یک اطاق
پن: می‌گه اونجا یه اطاقه. میریم تو؟
بله! همه با هم:
گوئن: (موزیک. تصویر حرکت آنها.)
راحت باشید، خونه خودتونه!

پنگونن پنجم: اینجا خوب گرمه!
پنگونن سوم: اینجا خیلی قشنگه!
پن: گوش کنید! (همه گوش می‌کنند.) بالاخره ما
جای گرم برای بازی پیدا کردیم.
پنگونن دوم: اینجا، مثل کابین هست.
پن: یاله. بیایید بازی کنیم.
(صدایی عجیب. یک صدای تق شدید. مثل اینکه دري بسته شود.)
همه با هم: اوه...
گونن: چه اتفاقی افتاده؟ اینجا خیلی تاریکه!
پنگونن چهارم: پن، کجایی؟
پنگونن دوم: چرا اینجا اینقدر تاریکه؟
پن: من انجام.
پنگونن چهارم: چه اتفاقی افتاده؟
پن: نمی‌دونم. یه اتفاقی افتاده.
پنگونن سوم: در بسته شد!
پنگونن پنجم: من می‌ترسم.
پنگونن دوم: منم همینطور.
گونن: آهای. کی درو بست؟
پنگونن دوم: کی داره کابین رو تکون می‌ده؟
پن: ساکت باشید.
(سکوت)
پن: چیزی می‌شنوید؟
پنگونن دوم: من صدای موج رو می‌شنوم!
پنگونن ها: چرا کابین رو تکون می‌دهید؟
پنگونن ها: من نیستم. من هم. من هم نیستم.
پن: پس کیه؟
پنگونن چهارم: داره خودبه‌خود تکون می‌خوره.

- پن: (سکوت را می‌شکند.) یه چیزی رو حس می‌کنید؟
پنگونن دوم: من حالم داره به هم می‌خوره. کي داره کابین رو می‌چرخونه؟
پن: (صدای کوبیدن موج)
پنگونن دوم: کي این صدا رو درمی‌آره؟
پنگونن سوم: من نیستم
پنگونن چهارم: من هم نیستم
پن: پس کیه؟
نهنگ: ساکت باشید.
پن: آیا کسی توي دهن منه یا من تصور می‌کنم.
نهنگ: (سکوت)
پن: آیا کسی توي دهن منه یا من فقط تصور می‌کنم.
نهنگ: (سکوت)
پن: تکرار می‌کنم، آیا کسی توي دهن منه یا من فقط تصور می‌کنم.
گونن: (با صدای لرزان) شما فقط تصور می‌کنید.
نهنگ: من اول خیال کردم که کسی توي دهنمه.
گونن: خوب، کسی نیست.
نهنگ: خوب پس.
گونن: (سکوت)
پن: سلام!
نهنگ: باز چه خبره؟
گونن: تو کي هستي؟
نهنگ: من نهنگ هستم. من ۹۰ فوت بلندي دارم.
پن: می‌گم که شاید کسی توي دهن منه و من خبر

ندارم.
پن: نه. نه. کسي نيست.
گوئن: شما کجا مي رويد؟
نهنگ: فقط دارم شنا مي کنم. خواب بودم، اما حالا استراحتم تمام شده و دارم شنا مي کنم.
پن: به کجا؟
نهنگ: نمي دونم... هر جا که باشد... بستگي به ميلم داره.
گوئن: چرا ميل شما، شما رو به جايي که اول بوديد برنمي گردونه؟
نهنگ: مي گم مثل اينکه کسي توي دهنمه؟
همه با هم: (سريع) نه. نه!
نهنگ: عجيبه، مثل اينکه يه چيزي گلوي منو غلغلک مي ده. و به نظر مي رسه کسي اونجاست.
پن: گوئن، تو داري گلوي آقا رو غلغلک مي دي؟
گوئن: نه! من هم نه. من هم نه.
پن: مواظب باشيد! گلوي آقا رو غلغلک ندهيد!
پن: پنگوئن سوم:
پن: چيه پن پن پن؟
پنگوئن سوم: جايي که ما داخل شديم، چيز بود؟
پن: بله چيز بود!
پنگوئن سوم: فکر مي کنم که چيز بود.
گوئن: فکر مي کنی... چي بود؟
پن: دهان نهنگ!
پنگوئن چهارم: حالا چيکار کنيم.
پن: آرام! او نبايد متوجه بودن ما در اينجا بشه.
نهنگ: کسي تو دهنمه؟

همه با هم: نه نه!
گوئن: نگران نباشید. کسی توی دهن شما نیست!
پن: هر وقت کسی بود ما به شما می‌گیم.
نهنگ: شما فقط تصور می‌کنید. حالا شما کجا هستید؟
پن: نزدیک ساحل
نهنگ: از ساحل تکون نخورید.
پن: چرا؟
گوئن: برای اینکه غرق می‌شید!
پنگوئن دوم: دوباره روشن شد.
پنگوئن چهارم: در رو باز کنید!
نهنگ: (با خنده) بیاید، برید بیرون! دهن من روی یخها است.
پن: (فریادهای تعجب) خداحافظ نهنگ متشکریم!
خوب سواری کردیم...
خداحافظ عمو نهنگ، عالی بود.
نهنگ: حالا کجا می‌رید؟
گوئن: ما داریم دنبال خرس قطبی وحشی می‌گردیم.
نهنگ دوباره می‌خندد)
پنگوئن‌ها دوباره آواز اول خود را می‌خوانند.
ما شش پنگوئن کوچولو هستیم
پن پن پن
شتر: هی، شما کی هستید؟
پن: (با ترس) ما شش پنگوئن کوچولو هستیم!
گوئن: و شما کی هستید؟

- من شتر هستم. سلام.
سلام!
شما تقریباً حیوان جالبی هستید!
(با تعجب) چطور شده که شما به این جای
سرد آمده‌اید؟ حیوانات گرمسیری باید در
کشورهای گرمسیر باشند.
من یک شتر متفکر هستم. داشتم راه می‌رفتم و
غرق فکر بودم، و ناگهان از اینجا از توی این
یخها سردر آوردم.
سردتون نیست؟
فکرهایم منو گرم نگه می‌دارند.
به چی فکر می‌کنید؟
به شروع و پایان.
که اینطور.
من از خودم می‌پرسم، یک حیوان از کجا
شروع میشه و کجا به پایان می‌رسه. آیا از سر
یا از دم. برای اینکه اگر من بچرخم، اونوقت
من از دم شروع خواهم شد.
این چیه روی پشتتون؟
کوهان. دو نوع شتر وجود داره. شتر یک
کوهانه و شتر دوکوهانه. من شتر دوکوهانه
هستم.
که اینطور. یک شتر دو تپه‌ای.
نه. شتر دوکوهانه. شما کجا می‌رید؟
دنبال یک چیزی. نهنگ ما رو اینجا رساند.
شما ما روی دوکوهانتان سواری می‌دید؟
بیایید. بپرید بالا!
- شتر:
همه پنگونن‌ها:
گونن:
پن:
شتر:
پنگونن دوم:
شتر:
پنگونن سوم:
شتر:
گونن:
شتر:
پن:
شتر:
گونن:
شتر:
پن:
شتر:

(سروصدای پر از هیجان)

بیا گوئن. بیا. همه حاضرند؟

(پنگوئن‌ها شروع به خواندن می‌کنند.)

ما شش پنگوئن کوچولو هستیم پن پن

ما شش پنگوئن کوچولو هستیم پن پن

بپرید پایین!

اما چرا؟

بسه دیگه! شما نمی‌دارید من فکر کنم.

خوب پس.

خداحافظ شتر!

خداحافظ اتوبوس دو طبقه!

حالا کجا می‌رید؟

می‌ریم به جستجوی خرس قطبی وحشی.

(شتر به خنده می‌افتد.)

(از دور داد می‌زند.) حالا که ما شما رو از

اینجا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که شما از دم

شروع شده‌اید!

کسی گم نشده؟

(سکوت)

آیا دوباره باید خودمون رو بشماریم؟

پنگوئن کوچولوی دوم: ما همه‌مون اینجا هستیم.

همه نگاه کنید ببینید بغل دستي‌شان هست یا نه.

آیا تو بغل دستي من هستي

بله هستم.

تو چطور؟

من هم.

و تو؟

شتر:

گوئن:

شتر:

پن:

پن پن:

پن پن پن:

شتر:

پن:

گوئن:

پن:

پن:

پن:

پنگونن سوم: پښ پښ، تو چطور؟
پنگونن دوم: فکر مي کڼم بهتره فرار کڼيم، خداحافظ.
پښ: گوڼن، آيا تو مي ماني؟
گوڼن: آره، تو کجا ميري؟
پښ: من يه کمي آب مي خورم و برمي گڼم.
خداحافظ!
گوڼن: دوستام چشونه؟ اونها همه مشتاق ديدن خرس
قطبي وحشي بودند... و حالا همه فرار کردند.
هي!
اكو: هي... ي... ي (اكو چندبار به طور اسرآمیز
تکرار مي شود).
گوڼن: هي... خرس
اكو: خرس... رس... س...
گوڼن: چي؟
اكو: چي... ي... ي...
گوڼن: نه، هيچي... سلام.
اكو: سلام... لام... لام...
گوڼن: مي گن تو خيلي وحشتناكي...
اكو: وحشتناک... شتاک... ناک...
گوڼن: مي تونم بيام جلو؟
خرس کوچولو: (ناگهان ظاهر مي شود). هي... تو... با کي
حرف مي زني؟
گوڼن: (پس از لحظه اي سکوت) بله.
خرس کوچولو: بله چي؟
گوڼن: آها.
خرس کوچولو: اين آها چيه ديگه؟ مي دوني من مدت زيادي تو
رو پاييدم... تو همين طور ايستادي اينجا و

حرف مي زني. با كي حرف مي زني بهمن
بگو؟

بله.

حالا كه لجبازي مي كني پس خدا حافظ!

صبر كن!

چيه؟

من بدم مي آد كسي وسط حرفم بيره. نمي بيني
كه من دارم با خرس قطبي وحشي حرف
مي زنم؟

(با تعجب) واقعا؟ اون كجاست؟

اونجا، نمي بيني اش؟ اون چيز گنده كه
اونجاست... اون چيز سفيد...

(با خوشي) ها ها ها...

چرا مي خندي؟

اون چيزي كه اونجاست؟

تو مي دوني كه خرس قطبي وحشي چقدر
ترسناكه؟ هر جا كه اون پيداش بشه همه فرار
مي كنند. شش پنگوئن کوچولو براي صبحانه
او كافي نيست. پنگوئن هاي بزرگ به ما
هشدار داده اند كه از سر راه اون دور بشيم و
گفتند كه به محض اينكه صداي غرش اونو
شنيديم فرار كنيم.

هي... هي... هي...

احتياجي به هي هي گفتن نيست. اونو همه
مي شناسن. اگر اون تو رو ببينه، هيچي از تو
باقي نخواهد ماند.

هو... هو... هو...

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

گوئن:

خرس کوچولو:

- گوئن:** چرا هو هو هو... بهتره از اینجا بري و بذاري
من بقیه حرفهام رو با اون بزnm.
خرس کوچولو: (به طعنه) اگه اون خرس وحشي باشه پس تو
هم سوپ توت فرنگي هستي!
گوئن: منظورت چیه؟
خرس کوچولو: اون چیز یک کوه یخه. و اما راجع به خرس
وحشي، که مهربانترین حیوان روي زمین
هست، باید بگم که من مي‌تونم اونو روي یک
انگشتم بچرخونم! من سرش داد مي‌زنم و اون
دنبال من میدوه، از من مي‌پرسه چي مي‌خوام
و من براش شکلک درمي‌آرم و اسم کوچیکش
رو صدا مي‌زنم. خرس وحشي از عصبانیت
گریه مي‌کنه، زانو مي‌زنه و از من تقاضا
مي‌کنه که اسمش رو صدا بزnm ولي شیرم رو
هم بخورم.
گوئن: (با حیرت و تعجب) مزخرف!
خرس کوچولو: اون دنبال من میدوه و با چشمهاي پراشک از
من خواهش مي‌کنه.
گوئن: بي معني!
خرس کوچولو: بعد از من خواهش مي‌کنه که درسهام رو
بخونم.
گوئن: تو هرگز اونو ندیدی!
خرس کوچولو: (با خنده) هر روز، هر قدر که دلم بخواد،
هر کار که دلم بخواد باهاتس مي‌کنم.
گوئن: تو دروغ می‌گی، هر کس اونو ببینه بلافاصله
تو دهن اون ناپدید میشه.
خرس کوچولو: (دوباره مي‌خندد) مادر من مهربانترین حیوان

دنياست.

چي؟ خرس قطبي وحشي مادر توست؟
خوب، بله. من پسر اونم - خرس قطبي

(با تعجب) خرس قطبي کوچولو! پسر خرس
قطبي وحشي! تو اينجا چيکار ميکني؟
دارم تمرين ميکنم. بله اينکار نفرت انگيز رو
ميکنم. (صدای ورق خوردن کاغذ) بفرما،
عنوان - تمرين شماره پنج (شروع به خواندن
ميکند.) لا لا لا- لا لا لا- لا لا لا...
نه. نه. اينطور بخوان (شروع به خواندن

وقتي یک بچه مي خندد
آنوقت یک بچه مي خندد.
وقتي دو بچه مي خندد.
آنوقت دو بچه مي خندد.
ها ها ها - ها ها ها - دو بچه مي خندد.
وقتي سه بچه مي خندد.
آنوقت سه بچه مي خندد.
ها ها ها - ها ها ها
بله درست سه بچه مي خندد.

(آرام) هي، گونن، چيکار داري ميکني؟
بيا آواز بخوان (سه تايي مي خوانند).
(آرام) شما ديوانه شديد؟ چيکار داريد ميکنيد؟
(لحظه اي متوقف مي شود.) بيا آواز بخوان.
(چهار تايي مي خوانند).
هي، چيکار داريد ميکنيد؟

گونن:

خرس کوچولو:

کوچولو.

گونن:

خرس کوچولو:

گونن:

(مي کند.)

پن:

گونن:

پنگونن دوم:

گونن:

پنگونن سوم:

گوئن: بخوان! (پنج تایی می خوانند.)
پنگوئن چهارم: هی!
گوئن: بیا بخوان (می خوانند.)
پنگوئن پنجم: هی!

(هر هفت تا با هم می خوانند.)
بیا آواز بخوان
بیا آواز بخوان
و بگذار خنده های لبریز شوند.
(نصفشان می خوانند)
وقتی یک بچه می خندد.
آنوقت یک بچه می خندد.
وقتی دو بچه می خندند.
آنوقت دو بچه می خندند.
وقتی سه بچه می خندند.
آنوقت سه بچه می خندند.
لا لا لا
درست سه بچه می خندند.
(همه با هم)
وقتی همه بچه ها می خندند
آنوقت تمام دنیا می خندد.
و آنوقت همه چیز های خوب
اتفاق می افتند.

پن: (وقتی آواز تمام می شود.) گوئن، اون چیز
وحشتناک چیه اونجا؟
گوئن: اول چیز وحشتناک؟
پن: بله.
گوئن: همونکه شکل خرس وحشیه؟

- پنگوئن سوم: بله.
گوئن: همونکه شما از ترسش فرار کردید؟
پنگوئن چهارم: بله.
گوئن: همونکه پن با دیدنش خواست که بره آب بخوره؟
پن: (به تندي) بله.
گوئن: اون يه کوه يخه.
همه با هم: آ... آه...
پن: و اين... چيز کوچک سفيد؟
گوئن: چه چيز؟
پنگوئن دوم: اين چيز خيلي کوچولو.
گوئن: کنوم يک؟
پنگوئن سوم: همين چيز سفيد.
گوئن: (بازي - دست انداختن آنها را ادامه مي دهد.)
دقیقاً کدامیک؟
پنگوئن چهارم: (با عصبانيت) همان چيز کوچولو ي سفيد که مي جنبه و آواز مي خونه.
گوئن: آها اين؟ اين يک خرس قطبي کوچولوست.
همه پنگوئن ها: آ... آه!
پنگوئن دوم: و اين خرس قطبي کوچولو کيه؟
گوئن: پسر خرس وحشي.
همه با هم: (ترسيده) اوه...
پنگوئن پنجم: گوئن؟
گوئن: چيه، پن پن پن پن پن؟
پنگوئن پنجم: من امروز صبح فراموش کردم صورتم رو بشورم. خداحافظ.
پنگوئن چهارم: من گشتمه. خداحافظ.

- پنگوئن سوم: من هم همینطور. خداحافظ.
خرس کوچولو: (ناگهان) صبر کنید!
پن: چیه؟ تو چیزی گفتی؟ چیه خرس کوچولو؟
خرس کوچولو: اقبالاً حساب منو برام انجام بدید.
(مکث)
- پنگوئن پنجم: خوب باشه. ولي زودباش. براي اينکه امروز صبح فراموش کردم صورتم رو بشورم.
خرس کوچولو: کتاب تمرین من اینجاست. شش پنگوئن کوچولو وجود داشتند. خرس قطبي وحشي آمد و سه‌تاي آنها را خورد. چند پنگوئن کوچولو باقي مي‌ماند؟
- پن: (ناگهان) من ميرم کمي آب بخورم.
پنگوئن پنجم: من نمي‌دونم چقدر باقي مي‌ماند. من از اينجا ميرم. چونکه امروز صبح فراموش کردم دست و رومو بشورم و...
خرس کوچولو: صبرکنيد. فرار نکنيد و منو با مساييل حل نشده‌ام تنها نذاريد. براي اينکه مادرم...
گوئن: (توضيح مي‌دهد.) يعني خرس قطبي وحشي.
خرس کوچولو: (ادامه مي‌دهد.) دوباره به‌خاطر داشتن يه پسر خنگ گريه رو شروع خواهد کرد.
(مکث)
- پنگوئن پنجم: باهش چيکار کنيم؟
گوئن: ما نمي‌تونيم اونو توي مشکلات رها کنيم، مي‌تونيم؟
پنگوئن پنجم: نه، ولي در اونصورت خودمون دچار مشکل خواهيم شد.
پن: بيايد کمکش کنيم و بعد فوري فرار کنيم.

- براي اينکه من تشنه هستم.
خوب پس. شش پنگوئن کوچولو وجود داشتند.
درسته خرس کوچولو؟
دقیقاً شش تا.
بعد مادر تو آمد و ستهای آنها را خورد.
درسته.
سوال اينه که چندتا باقي مانده اند؟
بعله.
پن. اونوقت چندتا از ما باقي مي مونه؟
بهت که گفتم... من آب مي خوام.
تو نمي توني بخوري؟... نمي توني سه پنگوئن
از شش پنگوئن رو کم کنی؟
البته مي تونم، اما الان فقط دلم مي خواد آب
پن:
بخورم.
دوتا از ما باقي مي ماند.
چهارتا.
چهارتا!
(مي خندد) فکر نمي کنم درست باشه.
(با جدیت) وقت رو تلف نکنیم. اينجا ما شش تا
هستيم، درسته؟
درسته.
همه:
پن:
حالا خرس کوچولو ميره بيرون و مثل یک
خرس وحشي برمي گرده. مي توني اينکار رو
انجام بدی؟
خرس کوچولو:
مي تونم. مي تونم انجام بدم. اما بعدچی؟
پن:
بعد مي فهميم که چندتا از ما باقي مي ماند.
اينکار رو ميشه کرد. خرس کوچولو برو
گوئن:

بیرون و بعد یکدفعه‌ای برگرد و فکر کن که
خرس وحشی هستی.
خوب.

خرس کوچولو:

(مکث. خرناسی شنیده می‌شود.)
اون چندان هم زیبا خرناس نمی‌کشه. اینطور

پن:

نیست؟

حالا برمی‌گرده و سه‌تا از شما رو انتخاب

پنگوئن دوم:

می‌کنه.

منظورت چیه سه‌تا از ما؟ سه‌تا از شما!

پنگوئن سوم:

اول فقط رل بازی می‌کنه!

پنگوئن دوم:

حتا در این صورت هم. چرا از ما؟

پنگوئن چهارم:

(دوباره صدای خرناس خرس وحشی شنیده می‌شود.)

حالا می‌بینیم که وقتی سه‌تا از ما را خورد
چندتا باقی می‌ماند.

پن:

اون مثل یک خرس واقعی خرناس می‌کشه.

گوئن:

حتا بهتر از خرس واقعی.

پنگوئن پنجم:

خرس کوچولوی قشنگیه نه؟

گوئن:

آره قشنگه.

همه:

ها... شش پنگوئن کوچولوی خوشمزه. خوب
حالا؟ از کدومتون شروع کنم؟ شما اینجا
چیکار می‌کنید؟

خرس وحشی:

(به‌خود می‌آید.) ما داریم مسئله حل می‌کنیم.

گوئن:

کدوم مسئله؟

خرس وحشی:

ما شش پنگوئن کوچولو هستیم...

گوئن:

شما صبحانه من هستید! با کدوم یکی‌تان
شروع کنم؟ صف ببندید و یکی یکی جلو
بیایید.

خرس وحشی:

- پنگوئن پنجم: پین؟
پین: چیه؟
پنگوئن پنجم: تو نفر اول هستی؟
پین: ولی او نگفت از کجا می‌خواد شروع کنه. از اول به آخر یا از آخر به اول.
(سروصدا. هرکدام شروع به وراجی می‌کنند.)
تو اول هستی
نه، تو اول هستی!
من بعد از تو میام!
اصلاً نمیشه!
من شیرین‌تر از همه هستم. بنابراین آخرین نفر خورده می‌شم. به‌عنوان دسر.
آخه اینهم شد طرز شمردن.
پنگوئن پنجم: (با عصبانیت) ساکت! (همه ساکت می‌شوند.) ما می‌خواهیم غذا بخوریم یا دعوا کنیم؟
خرس: خوب... پس شما خرس قطبی وحشی هستید؟
خرس: بله.
گوئن: (ادامه می‌دهد.) خیلی خوشحالم! از دیدارتان خوشوقتم. اسم من گوئن است!
خرس: (متعجب) اینکارها دیگه برای چیه؟
گوئن: هیچ. خودم رو معرفی کردم. خوب، پس... شما...
خرس: بله هستم!
گوئن: (نمی‌داند چه بگوید.) او... بعله... شما...
خرس: آیا خودتون صف می‌بندید یا من اینکارو

براتون بکنم؟

(دوباره سروصدا و غوغا)

سرجات بایست!

تو قبل از منی!

نخیر نیستم!

هستی!

من آخرین هستم.

من آخرین هستم.

خرس: (فریاد می‌کشد.) ساکت! (سکوت کامل) این

اولین باره که می‌بینم کسی برای آخرین نفر

بودن جنگ می‌کنه. همه می‌خواهند همیشه نفر

اول باشند. بجز شما... شرم بر شما! ادبتان

کجاست! جنگ برای آخرین نفر بودن!

گون: (ادامه می‌دهد.) حق با اونه. خرس محترم

بهتر می‌دونه که صبحانه را از کجا شروع

کنند، شما که نمی‌تونید به اون درس بدهید!

درسته آقای خرس؟

بله.

خرس:

گون: (با عصبانیت به دوستانش) ما فقط خودمون

رو مسخره می‌کنیم! مثل اینکه خیلی مهمه که

کسی ما رو بخوره! خرس محترم درباره ما

چی فکر خواهد کرد. فکر خواهد کرد که ما

ترسو هستیم. درسته آقای خرس؟

بله.

خرس:

گون: (به دوستانش) حرفهای اونو شنیدید؟ خجالت

بکشید! بهتره صف ببندید و به خرس وحشی

نشان بدید که فهمیده و باتربیت هستید، نه

ترسو، خائن، گشنه و احمق مثل او..

اوہ... صبرکن، این دیگه یعنی چی؟

من دارم اونها رو سرزنش ميکنم. (به دوستانش) مي بينيد؟ شما خرس محترم رو عصباني کرديد. شما اصلاً تربيت نداريد. اون کار خوبي ميکنه که شما رو توي شکم گنده کثيفش ميچپونه. براي اينکه او به خاطر هيچي که خرس وحشي ناميده نشده و به حشره خرس تبديل نشده...

خرس:

گوئن:

(فرياد ميکشد.) بس! بسه ديگه! تو داري به

من فحش ميدي و از من انتقاد ميکني. عوض

اينکه به اونها فحش بدي...

خرس:

نه آقاي خرس، من دارم اونها رو سرزنش

ميکنم. براي اينکه من مي‌دونم الان اونها به

چي فکر ميکنند. اونها الان فکر ميکنند که

اگر از چهارطرف پراکنده بشن و فرار کنند،

شما فقط موفق خواهيد شد يک پنگوئن

کوچولو رو بگيريد، و در زماني که شما

مشغول گرفتن آن يک پنگوئن کوچولو هستيد،

بقيه از اينجا کاملاً دور شده‌اند. بله. اينه چيزي

که اونها بهش فکر ميکنند و حالا ببين، اگر

اونها اين کار رو نکردند. (غوغا و سروصدا

- تپ تپ فرار حيوانات.) ديدين.

(با تعجب) چه اتفاقي افتاد؟

درست همانکه من گفتم.

(با تعجب احمقانه) اونها فرار کردند!

اونها همين‌طور هستند. تربيت ندارند. شما

خرس:

گوئن:

خرس:

گوئن:

می‌خواهید اونها رو بخورید و اونها بلند میشن
و فرار می‌کنند.

(احمقانه) و حالا من فقط تو رو برای...
خوب. بله. فقط من.

(خرس به‌خود آمده) مثل اینکه تو به‌من کلک

خوب. بله. و شما فقط الان متوجه شدید؟
پس من تو رو با خشونت می‌خورم.

اجازه دارم چشمهام رو ببندم؟

به‌رحال تو رو می‌خورم. چشم بسته یا چشم

(مکث)

(ناگهانی) گوئن، من برگشتم.

چرا پن؟

من نمی‌تونم تو رو توی گرفتاری تنها بذارم.
من هم نمی‌تونم.

و من هم.

من هم برگشتم.

من هم همین‌طور!

(با خوشحالی) خوب شد. حالا همه اینجا

هستیم. بذار هر اتفاقی می‌خواد بیفته!

شما همه بچه‌های باتربیتی هستید و همه‌تون

برای شکم من عالی خواهید بود. صف ببندید

که بتونم بخورم‌تون.

(مکث طولانی پرمعنی)

هی، حالا وقتش رسیده که پیام؟ چرا منو صدا

نمی‌کنید؟ من منتظرم!

خرس:

گوئن:

خرس:

زدی؟

گوئن:

خرس:

گوئن:

خرس:

باز.

پن:

گوئن:

پن:

پنگوئن دوم:

پنگوئن سوم:

پن:

خرس:

خرس کوچولو:

- خرس:** (متعجب) این صدای خرس کوچولوی منه...
گوئن: اون رفته بود قایم بشه و منتظر بود که ما صداش کنیم، برای اینکه می‌خواستیم مسئله حل کنیم.
خرس کوچولو: اینجا چه اتفاقی افتاده؟
گوئن: هیچی، مادرت می‌خواد ما رو بخوره.
خرس کوچولو: داری شوخی می‌کنی گوئن. آخر برای چی؟
خرس: من چه می‌دونم؟ او به ما گفت صف ببندیم.
خرس کوچولو: مادر؟
خرس: بله؟
خرس کوچولو: چی می‌شنوم؟
خرس: (خود را به نفهمیدن می‌زند.) چی می‌شنوی؟
خرس کوچولو: تو می‌خواستی پنگوئن‌ها رو بخوری؟
خرس: تو می‌تونی چنین چیزی رو باور کنی؟
خرس کوچولو: نه، ولی اون‌ها می‌گن که... تو اون‌ها رو به صف کردی و شروع کردی به خوردن...
خرس: (با اوقات تلخی) کی؟ من؟ می‌تونی چنین چیزی رو در مورد مادرت باور کنی؟
خرس کوچولو: من نمی‌تونم، ولی اون‌ها... من شنیدم که اون‌ها می‌گفتند...
خرس: اون‌ها دروغ می‌گن. تو مادرت رو نمی‌شناسی؟
خرس کوچولو: تو بهترین مادر دنیا هستی!
خرس: (به پنگوئن کوچولو) شنیدید؟
گوئن: شنیدیم.
خرس: اعتراف می‌کنید که دروغ می‌گفتید؟
گوئن: (بعد از لحظه‌ای سکوت.) اعتراف می‌کنیم.
خرس: آیا از من معذرت می‌خواهید؟

گوئن:	(بعد از کمی مکث) ما معذرت می‌خواهیم.
پن:	ما فکر کردیم شما می‌خواهید ما رو بخورید.
پنگونن دوم:	ما در مورد شما اشتباه کردیم.
خرس:	برای اینکه شما به شایعات گوش می‌دید.
گوئن:	اینا چیزهاییه که درباره شما گفت میشه مادام... شایعه‌سازها میگن که شما خونخوار و حریص هستید.
خرس:	خدای من! چطور می‌تونند! این برای من دردناکه!
خرس کوچولو:	(به پنگونن‌ها) شنیدید؟
همه آنها:	(به آرامی) شنیدیم.
خرس کوچولو:	و حالا، مادر، تو برو، برای اینکه من بالاخره دوستانی پیدا کرده‌ام و می‌خوام که باهاشون بازی کنم.
خرس:	من رفتم خرس کوچولو، و خوشحالم که بالاخره دوستانی پیدا کردی. اما بگو ببینم حالا دیگه شیرت رو می‌خوری؟
پنگونن‌ها:	بعله می‌خوره!
خرس:	درس‌هات رو هم می‌خونی؟
پنگونن‌ها:	بعله می‌خونه.
خرس:	پس خداحافظ. و شما هم در مورد من اصلاً بد فکر نکنید. باز هم خداحافظ!
همه آنها:	خداحافظ!
خرس:	(قبل از اینکه از دید خارج شود.) بدشانسی.
پنگونن دوم:	یک چنین پنگونن‌های خوشمزهای!
گوئن:	شنیدید؟ داره میره!

مادر، تو چيزي گفتي؟
گفتم خداحافظ.
بالاخره رفت!
(به پنگونن ها) خوب حالا چي؟
حالا بازي كنيم (آواز مي خوانند).
اگر همه بچه هاي دنيا
بخندند و همديگر را بفهمند
خرسهاي ترسناك وجود نخواهند داشت.
گرگهاي ترسناك وجود نخواهند داشت.
همه خواهند رقصيد و آواز خواهند خواند.
همه خواهند خنديد
و از زندگي لذت خواهند برد
از زنده بودن
اگر همه بچه هاي دنيا...
(سروصداي شادمانه آنها كه از سروكول هم بالا
مي روند.)